

## آریوس و آریانیسم در سنت مسیحی: زمینه‌ها، پیامدها

حسین کلباسی اشتری\*<sup>۱</sup>، سارا قزلباش<sup>۲</sup>

۱. استاد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی

۲. دانشجوی دکتری فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۱۴)

### چکیده

ظهور پدیده‌ای به نام «شوراهای کلیسایی» در تاریخ مسیحیت، تماماً یا عمدتاً به منظور مقابله با بدعت‌ها و ایجاد وحدتی نسبی در پیکره جوان جامعه مسیحی بوده است؛ به‌ویژه آنکه در سده‌های اولیه میلادی، مجموعه متنوعی از اقوام و به تناسب آن، مجموعه‌ای از گرایش‌ها و فرقه‌های دینی و شبه‌دینی وجود داشته‌اند. مطالعه و تحلیل زمینه‌ها و اسباب شکل‌گیری نخستین شورای کلیسایی در تاریخ مسیحیت - موسوم به شورای نیقیه - از مهم‌ترین ابواب و مقاطع تاریخ و الهیات مسیحی به‌شمار می‌رود؛ شورایی که هم ناظر به حل منازعات و مناقشات پایه در اعتقادات مسیحی بود و هم خود زمینه تکوین تحولات بعدی در این سنت را رقم زد. به‌منظور حفظ وحدت دینی و سیاسی امپراتوری روم شرقی در سده چهارم، هرچند اعلام موضع در خصوص آرا و عقاید آریوس (۲۵۶ - ۳۳۶م) و اعلام بدعت‌آمیز بودن عقاید وی، تنها یکی از مقاصد شورای نیقیه به حساب می‌آید، در عین حال مهم‌ترین آنها نیز محسوب می‌شود، به‌گونه‌ای که پس از انتشار «اعتقادنامه آتاناسیوس» و موضع‌گیری صریح شورا علیه آریوس، جنبش موسوم به «آریانیسم» به‌مثابه رخداد مهمی در تاریخ مسیحیت آثار و تبعات خود را بر جای گذاشت. در این مقاله، ضمن بررسی عقاید آریوس - به‌ویژه بر محور چیستی و ماهیت شخص دوم تثلیث - واکنش دیگر جریان‌های نافذ آن دوره به‌ویژه دیدگاه رسمی کلیسای ارتدوکس شرق را تحلیل و ضمن آن تحولات پیرامونی و بعدی این جریان را نیز بازگو خواهیم کرد.

### واژگان کلیدی

آریانیسم، تثلیث، خلقت پسر، شورای نیقیه، کتاب مقدس، هم‌ذاتی.

## مقدمه

حیث تاریخی بسط و گسترش مسیحیت به گونه‌ای است که امکان تمایز میان جنبه‌های کلامی - الهیاتی و تاریخی محض را در این سنت، دشوار و بلکه ناممکن می‌کند. هر جا و هر مقوله‌ای از کلام مسیحی، با عناصر تاریخی و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی قلمرویی آمیخته است که بررسی شده‌اند و برعکس، اغلب یا تمامی مطالعات محض تاریخی، سرشار از ابعاد و حتی مناقشه‌های کلامی و اعتقادی در سنت مذکور است. به همین حیث و اعتبار، مسیحیت - همانند یهودیت - دینی تاریخی معرفی شده که تکوین هویت خود را به صورت تدریجی و در فاصله سده‌های متمادی به دست آورده است، به نحوی که حتی تعیین تکلیف در خصوص اعتبار آثار و نوشته‌های کتاب مقدس<sup>۱</sup>، تا نیمه نخست سده چهارم به طول انجامید. نوکیشان مسیحی در سده‌های اولیه میلادی، از یک سو با فرهنگ و باورها و آیین‌های چندخدایی عصر یونانی مآبی تلاقی داشتند و از سوی دیگر با آرمان‌ها و فضای دینی جامعه یهودی (با تمرکز بر آموزه نجات و وعده ظهور مسیحا) مواجه بودند. در این میان، شخصیت محوری منجی و مسیحا و نسبت او با خالق و صانع عالم، به تدریج مبنای بسیاری از مناقشات (و البته انشعاب‌های دینی) در الهیات مسیحی قرار گرفت. پرسشی که احیاناً ناخواسته پدید آمد، این بود که اگر بر مبنای نخستین عبارات انجیل یوحنا، کلمه «لوگوس» با خدا همبودی داشته و به اصطلاح فلسفی و کلامی «قدیم» باشد، آیا عیسی نیز می‌تواند همانند خداوند، «خالق» خوانده شود؟ و در نتیجه می‌توان ذات و سرشت آنها را همسان و یکی پنداشت؟ روشن است که هر پاسخی به این پرسش، خود به شکل‌گیری پرسش‌های دیگری منجر می‌شود که پاسخ به آنها، حداقل در بدو امر آسان نیست و به سهولت منشأ اختلاف‌های کلامی عمیقی قرار خواهد گرفت.

---

### 1. Canonization

«در قرن دوم میلادی، از میان کلیساهای اسکندریه در تعریف ماهیت مسیح و رابطه‌اش با خدای پدر، به‌ویژه در مواجهه با مکاتب گنوسی و یهودی و مکاتب فلسفی افلاطونی با مشکل جدی مواجه بود. «کلمنس اسکندرانی» از نخستین متکلمان مسیحی بود که اذعان داشت خدای پسر با خدای پدر در ازلیت سهیم است. این در حالی بود که فرقه مسیحی-یهودی، «مسیح» را صرفاً مخلوقی می‌دانست که پیش از مخلوقات دیگر آفریده شده و (در نتیجه) وجود ازلی او را انکار می‌کرد. آریوس اسکندرانی این آموزه را در قرن چهارم میلادی بار دیگر مطرح کرد که در نهایت در شورای نیقیه طرد شد» (هادی‌نا، ۱۳۹۰: ۱۹۰).

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که حداقل میان مراکز اصلی انتشار مسیحیت تا سده چهارم (یعنی فلسطین، اسکندریه، شام، انطاکیه و آسیای صغیر) در زمینه ماهیت الهی مسیح اختلاف جدی وجود داشته است. «در مناقشات و کشمکش‌های داغ کلامی درباره ماهیت مسیح و ارتباطش با الهیت متعال، «اوریگنس» موضعی مانند «کلمنس» با اندکی تمایز در جزئیات اتخاذ و زمینه تعریف الهیت مسیح به‌عنوان خدای دوم و خدای تابع خدای پدر را فراهم کرد که از سویی الهیت او تأیید می‌شد و از سوی دیگر فرمانبرداری و تبعیت او از خدای پدر، وحدت قلمرو الهیت متعال را حفظ می‌کرد» (همان). این اختلاف در تعبیر و تفسیر، خود به کوشش وسیع آبای نخستین کلیسا در نزدیک کردن فلسفه یونانی با مضامین کتاب مقدس و آموزه‌های مسیحی نیز دلالت دارد؛ کوششی که در تمامی ادوار تاریخ مسیحیت به‌صورت پرسشی با عنوان نسبت بیان «عقل و وحی» مبدل شد و خود منشأ انشعاب‌های متعددی را در کلام و الهیات مسیحی فراهم کرد. به‌هر روی، پیکره الهیات مسیحی مراحل دگرگون‌شونده‌ای را در این موضوع پشت سر گذاشت و حتی پس از انتشار اعتقادنامه صادره از شورای نیقیه نیز، مناقشه‌های کلامی میان محافل و مراکز مختلف انتشار مسیحیت (چه در داخل و چه در خارج از قلمرو امپراتوری) ادامه داشت. بررسی جریان‌های متعدد فکری، دینی، آیینی و اجتماعی تنها در فاصله سده چهارم

میلادی، از تعدد و بلکه تشتت فرهنگی و دینی این دوره از تاریخ مسیحیت نشان دارد، به گونه‌ای که بازار اتهام و تکفیر و تبعید و حتی قتل و کشتار رقبا و به‌ویژه بدعت‌گذاران داغ بود. غنوصیه، پلاگیوست‌ها و آرینها تنها نمونه‌ای از جریان‌های مهم تأثیرگذار در جوامع مسیحی هستند که فرقه‌های اخیر احتمالاً تأثیرگذارترین آنها از نظر ایجاد مناقشه و برانگیختن واکنش مسیحیت رسمی به‌شمار می‌آید. دلیل این امر به‌طور مشخص به کانون عقاید آریوس و اتباع او (یعنی ماهیت شخص دوم تثلیث) بازمی‌گردد، یعنی همان عقیده‌ای که در حدود بیست سده عرصه اعتقادی مسیحیت را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. آشنایی با شخصیت، زندگی و عقاید آریوس و پیامدهای انتشار دیدگاه‌های او هدف این مقاله خواهد بود.

## ۱. زندگی و سوانح

آریوس (۲۵۶-۳۳۶م) را متکلمی لیبیایی و از نژاد بربرها دانسته‌اند. پدر او «آمونوس»<sup>۱</sup> نام داشت. وی تحصیلات اولیه‌اش را در مدرسه الهیاتی انطاکیه<sup>۲</sup> تحت تعالیم معلم یونانی، «لوسین»<sup>۳</sup> (معلم ضد تثلیثی و عضو انجمن مشایخان کلیسا) گذراند. شور و حرارت الهیاتی شدیدی که در اوایل سده چهارم میلادی، کلیساهای مصر و سوریه و آسیای صغیر را فراگرفته بود، در ظاهر آریوس (شبان پرجاذبه و خوش‌ظاهر کلیسای اسکندریه) را که صدایی آرامش‌بخش و گیرا و چهره فوق‌العاده افسرده و حزن‌انگیزی داشت، برانگیزاند (آرمسترانگ، ۱۳۸۵: ۱۷۹). برخی او را بنیانگذار آریانیسم<sup>۴</sup> می‌خوانند که در سنت عمومی مسیحیت آن را بدعتی در کلیسای اولیه و البته نخستین بدعت کلامی در مسیحیت می‌دانند، هرچند باید بدانیم آریانیسم تنها بر دیدگاه‌های وی متکی نیست و او تنها از چهره‌های

- 
1. Ammonius
  2. Antioch
  3. Lucian
  4. Arianism

برجسته این جریان محسوب می‌شود. آریوس به دلیل برخورداری از عقاید و دیدگاه‌های مؤثر در تاریخ الهیات مسیحی، شهرت خاصی یافته و او را در زمره متحدان اصلی لوسین و ملتئوس<sup>۱</sup> دانسته‌اند. اگرچه بعد از رفع اختلاف و توافق سال ۳۰۶ میلادی، وی از سوی پطرس اول، حتی به منصب خادم کلیسا نائل شده بود، ادامه منازعات کلامی سبب شد که سرانجام اسقف مذکور آریوس را تکفیر کند. پس از مدتی، آریوس دوباره توسط «آخیلاس» (جانشین پطرس اول و اسقف اعظم اسکندریه: ۳۱۲-۳۱۳) به عنوان «شیخ اعظم» در اسکندریه انتخاب شد. وی از سال ۳۱۸ رسماً مبارزه علیه نظریه رایج تثلیث و ترویج دیدگاه‌های خود را آغاز کرد و همین امر به منازعات مکرر وی با شورای کلیسای اسکندریه انجامید (Ignant, 2012, p:107). سرانجام وی در شورای نیکیه در ۳۲۵ تکفیر و محکوم شد و در سال ۳۳۶ از دنیا رفت. از آنجا که بنا بر روایت مشهور، مرگ وی در اثر ضعف شدید و ناگهانی روی داده است، برخی مسیحیان (از جمله پیروان آریانیسم) معتقدند که وی توسط تثلیثی‌ها و عوامل امپراتوری روم مسموم شده و از این رو وی را از زمره شهدای مسیحی محسوب می‌کنند.

مهم‌ترین اثر آریوس «تالیا»<sup>۲</sup> نام دارد که در آن با ترکیبی از نثر و نظم از باورهای خود دفاع کرده است. وی پس از محکومیت و تبعید در سال ۳۱۳، رسماً به شرح و تبیین کتاب مقدس پرداخت و زمانی که در سال ۳۱۸ در منازعه با اسقف اسکندریه، بسیاری از معتقدات خویش را درباره فرزند بودن و جوهریت عیسی مسیح علنی کرد، مورد اقبال گروهی از مسیحیان قرار گرفت؛ تا آنجا که بسیاری از اسقف‌های اعظم قلمرو سوریه از وی پیروی کردند، ولی با این حال در سال ۳۲۱ از سوی اسقف‌های مصری و لیبیایی در اسکندریه محکوم شد. آریوس پس از تکفیر و عزل از مقام خود، به فلسطین رفت و برخی

۱. Meletius. از مخالفان مصری «پطروس اول» (Peter I)، اسقف اعظم اسکندریه (۳۰۰-۳۱۱م).

2. Thalia

از دیدگاه‌هایش را به‌طور مخفیانه به «اوزیوس اهل نیکومدیا»<sup>۱</sup> عرضه کرد. وی علاوه بر *تالیا* (که تنها قطعاتی از آن باقی مانده است) تصنیفاتی درباره ملوانان، آسیابانان و مهاجران منتشر کرد که در آنها با قصد تبلیغ دیدگاه‌هایش، مطالبی را به نظم و نثر مطرح می‌کند. متأسفانه نسخه‌های دیگر آثار وی توسط تثلثی‌ها از میان رفته و چیزی از آنها باقی نمانده است و اطلاعات ما درباره بیشتر نوشته‌های آریوس، تنها از طریق منتقدان عقاید و اقدامات اوست که در جریان محکومیتش، اطلاعات به نسبت زیادی را برای ما بر جای گذارده است. آریوس از مخالفان آیین تثلث<sup>۲</sup> بود، پس در سال ۳۲۱ از سوی پیروان آن طرد شد؛ اما این دیدگاه پیشینه‌ای هم داشت. در سال ۳۱۸، اسکندر (اسقف اسکندریه) برای کشیشان خود نطقی ایراد کرد و در نطق خود اهمیت بسیاری برای وحدانیت تثلث قائل و به خطای «سابلین» نزدیک شد و وجود ازلی اقانیم<sup>۳</sup> ثلاثه را در ذات اقدس الهی انکار کرد. یکی از اعضای همان مجلس آریوس بود که از گفته‌های وی انتقاد کرد و به تدریج تقریر جدیدی در باب تثلث عرضه کرد (میلر، ۱۳۸۲: ۲۴۰). او با رأی «شورای نیقیه»<sup>۴</sup> در سال ۳۲۴ محکوم و در ۳۲۵ توسط امپراتور روم، کنستانتین مطرود شد، اما در واکنش به حوادث نیقیه و به دنبال صدور بیانیه آن شورا، آریوس مورد حمایت برخی مقامات کلیسای غرب و حتی شخص امپراتور قرار گرفت. هنگامی که آریوس به طرز مشکوکی از دنیا

۱. Eusebius of Nicomedia (مرگ ۳۴۱م) اسقف قیصریه و مؤلف کتاب معروف تاریخ کلیسا. هموست که امپراتور کنستانتین بزرگ را غسل تعمید داد. وی به مدت سه سال از ۳۳۸ تا زمان مرگ خویش، اسقف قسطنطنیه بود.

## 2. Trinitarianism.

۳. The Council of Nicaea شورای متشکل از بزرگان مسیحی و مقامات کلیسایی که در سال ۳۲۵ به دعوت امپراتور کنستانتین در شهر نیقیه تشکیل شد و خود، ریاست آن را بر عهده گرفت. در این شورا و پس از آن در شورای کلیسای اسکندریه، عقیده هم‌ذاتی شخص اول و دوم تثلث اعلام و تثبیت شد و آریوس و پیروانش که مخالف این عقیده بودند، محکوم و تکفیر شدند.

رفت، امپراتور دستور داد پیروان آتاناسیوس<sup>۱</sup> در اسکندریه، نسبت به او همدلی کنند. با وجود این، آریوس دوباره در «شورای قسطنطنیه»<sup>۲</sup> در سال ۳۸۱ محکوم شد، اما بازماندگان و پیروانش توانستند به حیات خود ادامه دهند. با این حال، آریانیسیم توسط «کنستانتین اول»<sup>۳</sup> که به عنوان یک مسیحی آریانی در بستر مرگ بود، ابقا و توسط پسرش «کنستانتین دوم»<sup>۴</sup> حمایت شد. جدال آریان‌ها دویست و پنجاه سال طول کشید و سپس فعالیت آنها به صورت غیرعلنی درآمد. در خلال قرون وسطی، تثلیثی‌ها تلاش کردند آریانیسیم را بسیار محدود نگه دارند، ولی نتوانستند باورهای آریانی را به کلی از میان ببرند. شایان توجه اینکه وقتی کلیسای کاتولیک روم در اروپای مرکزی رو به افول می‌نهاد، آریانیسیم در حال تجدید حیات بود. امروزه آریانیسیم به وسیله کلیسای کاتولیک- آریانی به رهبری «پریموس»<sup>۵</sup> دوباره به صحنه بازگشته است؛ در سال ۲۰۰۶ آریوس، قدیس و شهید اعلام و معرفی شد. کلیسای مذکور روز ۱۶ ژوئن ۲۰۰۶ را روز گرامیداشت خاطره او اعلام کرده است (Mackenzie-Hanson, 2005 - 6).

## ۲. دیدگاه‌ها و مواضع

باید گفت مسئله محوری در مسیح‌شناسی تاریخی، موضوع ارتباط میان پدر و پسر (یا شخص اول و دوم تثلیث) بوده و هست، به گونه‌ای که حدود پنجاه سال قبل از آریوس در

---

1. Athanasians

2. Council of Constantinople

۳. Constantine I (۲۷۲-۳۳۷ م) امپراتور کنستانتین یا کنستانتین بزرگ که با حضور آریان‌ها در قلمرو امپراتوری موافق بود. وی از سال ۳۰۶ تا زمان مرگ خویش، امپراتور روم بود.

۴. Constantine II یا «کنستانتیوس» که تحت تأثیر اسقف‌های ذی‌نفوذ در کاخ امپراتوری، به مذهب آریانیسیم گرایید.

5. Primus

میان عالمان و مشایخ مسیحی مطرح شده بود؛ یعنی از آن زمان که «پل اهل ساموساتا»<sup>۱</sup> در سال ۲۶۹ به دلیل موافقتش با کسانی که واژه «هم‌ذاتی»<sup>۲</sup> را برای توصیف چگونگی ذاتِ شخصِ دومِ تثلیث و بیان ارتباط میان پدر و پسر مطرح کردند، از مقام خویش عزل شد. این طرز بیان در آن زمان به معنای اعتقاد به عقاید «سابلین»<sup>۳</sup> بود که طبق آن، پدر آسمانی، پسر و روح القدس، سه وجه متفاوت از خدای واحدند، نه اینکه سه شخص در یک شخص متبلور شده باشد و از این رو، هیچ‌گونه تمایز واقعی و جوهری میان این سه شخص وجود نداشته و پسر و روح القدس دارای هویت مستقل جوهری نیستند. طبق این دیدگاه، تنها یک خدا وجود دارد: پدر (که خداست)؛ پسر (که او هم خداست)؛ پس پدر همان پسر است. این نظریه در ظاهر تک‌خدایی را تأیید می‌کند، ولی در عین حال هر سه شخص تثلیث را خدا می‌داند (Baber, 2002, p:1).

با توجه به مطالعات آریوس در مورد سرشت خداوند، وی فقط بر الوهیت پدر تأکید می‌کرد و این به‌روشنی با رأی آتاناسیوس یا همان «مسیح‌شناسی تثلیثی» مخالف بود و سبب شد با دخالت مستقیم آتاناسیوس در شورای نیقیه، دیدگاه آریوس محکوم شود. پس از رسمیت یافتن مسیحیت در امپراتوری روم توسط کنستانتین، نظریه تثلیث در کلیسای مسیحی مستقر شد و بر اساس آن، خدا به‌عنوان پدر و عیسی‌ای ناصری به‌عنوان پسر دارای یک ذات و هر دو ابدی و ازلی اعلام شدند (The Great Arian Controversy, 2011, p:8). در

۱. Paul of Samosata (۲۰۰-۲۷۵م)، وی از سال ۲۶۰ تا ۲۶۸ اسقف انطاکیه بود. او معتقد بود که خدا یگانه است و هر سه شخص تثلیث، وجهی از یک خدای واحدند.

## 2. homoousion

۳. Sabellianism و Sabellian دیدگاه‌هایی در خصوص جوهریت مسیح که توسط سابلیوس (Sabellius) ساکن در روم، حوالی ۲۱۵م تعلیم و ترویج شد. مطابق این دیدگاه، پدر و پسر و روح القدس واحد و هم‌ذات بوده‌اند و هر یک وجهی از خدای واحد هستند، نه اینکه سه شخص متمایز از هم باشند. از این رو، هیچ‌گونه تفاوت واقعی یا جوهری میان سه شخص تثلیث وجود ندارد و پسر و روح القدس دارای هویت مستقل و جوهر متشخص نیستند.



منازعاتی که پس از آن میان آریوس، پیروان وی و مخالفان آنها در گرفت، «دیونوسیوس» رئیس کلیسای اسکندریه برخلاف انتظار، بر دیدگاه سابلین تأکید کرد و توییح شد. البته وی به نحو خاصی با دیدگاه آریان‌ها موافقت داشت و همین امر سبب شد که در تصمیم‌هایی که بعدها در مورد دیدگاه‌های آریوس گرفته شد، تا حدودی مصوبات کلیسا همراه و هم‌رأی با وی باشد، لیکن با توجه به فضای مذهبی آن زمان در اسکندریه، توافقاتی از این دست موقتی بودند و دیری نپایید که منازعات از نو پدید آمدند.

مفهوم کلیدی در دیدگاه آریوس این است که «بی‌آغازی»<sup>۱</sup> و ازلیت، مختص به خداوند است. خداوند ضرورتاً نامخلوق، بدون منشأ و بی‌آغاز و بنابراین، واحد و ارتباط‌ناپذیر است. وی نتیجه می‌گیرد از آنجا که کتاب مقدس لوگوس را «دارای آغاز»<sup>۲</sup> معرفی می‌کند، پس لوگوس نمی‌تواند خدای حقیقی باشد. اگرچه در کتاب مقدس لوگوس به عنوان پسر خدا و حتی خدا معرفی و ستایش شده است، این جایگاه را یا به دلیل شرکت در فیض الهی یا با فرزندخواندگی پسر دریافت کرده است. به این ترتیب، لوگوس فی حد ذاته تنها یک «مخلوق» است. آریوس در مقابل اریگن که معتقد به «ایجاد ازلی پسر از پدر» بود، چنین می‌گفت: «زمان‌هایی بوده که او نبوده است». در منازعات مربوط به این مقوله، آریان‌ها ابتدا بر موضع مبتنی بر کتاب مقدس تأکید می‌کردند که به مخلوق بودن مسیح اشاره داشت. دو فراز مهم و برجسته کتاب مقدس در این زمینه عبارتند از: «خدا مرا در آغاز راه‌هایش خلق کرد» (مثال سلیمان: ۸: ۲۲) و «نخست زاده تمامی آفریدگان» (کولسیان: ۱: ۱۵). در ارتباط با معنای تحت‌اللفظی عبارت «نخست زاده تمامی آفریدگان» این بحث وجود داشته که منظور از این عبارت، آیا تقدم و برتری به لحاظ جایگاه و موقعیت مسیح است یا تقدمی است از نظر خلقت جسمانی؟ (R.HIyer, 1988, p:59). از جمله مهم‌ترین مباحث در این موضوع، نوع مالکیت و برتری مسیح نسبت به دیگر

- 
1. Unbigottenness
  2. Begotten

مخلوقات است. در این ارتباط نیز چندین دیدگاه وجود دارد: نخست اینکه مالکیت او، مالکیت وابسته به جزء است؛ دیدگاه دیگر، مالکیت او را تطبیقی می‌داند؛ برخی نیز مالکیت او را مکانی و به قلمرو مرجعیت او به عنوان اولین زاده خداوند محدود می‌دانند. همچنین مالکیت عینی هم مطرح شده است. در این میان، آریان‌ها به «مالکیت وابسته به جزء» معتقد بودند که طبق آن، جایگاه مسیح به جایگاه یک مخلوق تقلیل می‌یابد. کاتولیک‌ها و تثلیثی‌ها در مخالفت با این نظریه بیان می‌کردند که مسیح به نحو آشکاری، واسطه‌ای موجود و مقدم بر کل خلقت بوده (طبق: *امثال سلیمان*: ۸: ۲۲) و بر الوهیت کامل مسیح در کتاب مقدس تأکید شده است، بنابراین منظور از «نخست زاده»، اشاره به «مسیح از پیش موجود» است. توجیه آن هم توصیف مسیح به عنوان کسی است که جایگاه، مقام و مرتبتی برتر از دیگر مخلوقات دارد و لازمه برتری آن است که مسیح به دلیل برابری در تعالی، جانشین خدا خواهد بود. جانشینی او هم به نقش او در خلقت، الهیات و حفظ و نگهداری عالم بازمی‌گردد. با این حال، ظاهراً معنای عبارت «نخست زاده» در الهیات قدیم و جدید، به وضوح مشخص نیست (Ibid, p:63).

به‌طور کلی، می‌توان گفت سخن اصلی آریوس این بوده که عیسی مسیح پسر خدا نبوده و صرفاً یک انسان است. نویسنده کتاب «مسیح پیامبر در اسلام» معتقد است که عقاید آریوس شبیه وحدت‌انگاری دینی در دوره معاصر بوده و آریوس بر آن بوده است که پیام مسیح را حفظ کند و از تحریفات نگه دارد. وی به یک واقعیت متعالی باور داشته و مفهوم واحد خداوند که مد نظر اوست، همان مفهومی بوده که در اسلام از خداوند مد نظر است. از این رو وی آریوس را یک «مسلمان اصیل»<sup>۱</sup> می‌داند (Ata ur-Rahim, 1995, p:4).

آریوس مدعی بوده که به کتاب مقدس و متن آن وفادار است و دیدگاه‌هایش را بر مبنای متون متنوع کتاب مقدس بیان می‌کند و این را در نامه‌هایش به «کنستانتین» و «الکساندر» نیز آورده است، از این رو برخی آریوس را حتی مفسر کتاب مقدس هم

می‌دانند. این امر نشان می‌دهد که شاید یکی از موضوعات اصلی منازعات آن زمان، تقدیس و اعتباربخشی کتاب مقدس بوده و موضوع اصلی در شورای نیقیه هم تفسیر درست کتاب مقدس و پیام مسیح بوده است. مدارک روشنی از نقل قول‌های آریوس و پیروان او در مورد تقید آنها به عهد جدید رسمی وجود دارد؛ برای مثال در نامه آریوس و پیروانش به «الکساندر» اسقف اسکندریه، نقل قول‌هایی از یوحنا، ۳: ۱۰۹؛ مزمیر، ۱۱: ۳۶ و رومیان، ۱۶: ۲۸ دیده می‌شود. «لوسین» استاد آریوس نیز به تفسیر تحت‌اللفظی متن کتاب مقدس معتقد بود، یعنی آن رویکردی که درست برخلاف تأویلات تمثیلی در حوزه اسکندریه محسوب می‌شد (McRoy, 2008, p:17-18).

از آنجا که نوشته‌های خود آریوس توسط تثلیثی‌ها از بین رفته است، برای پی بردن به نظرهای واقعی وی، مدارک اندک و در عین حال مهمی وجود دارد مشتمل بر اظهارات مخالفان او و به‌ویژه جریان اعتراف به ایمان از سوی او نزد اسقف اسکندریه؛ نامه او به «اوزیبوس اهل نیکومدیا» و بالأخره اعترافات آریوس و اوزیبوس خطاب به امپراطور در سال ۳۳۷. آریوس در نامه خود به اوزیبوس در توضیح مخالفتش با تثلیثی‌ها و عقیده‌اش در زمینه رابطه پدر و پسر چنین می‌نویسد:

«خداوند همواره پدر نبوده، بلکه دوره‌ای بوده است که او پدر نبوده. "کلمه خداوند" (یعنی عیسی مسیح) از ازل نبود، بلکه از عدم ساخته و ایجاد شده است، زیرا خداوند تا ابد موجود<sup>۱</sup> (اشاره به عبارت کتاب مقدس: من واحد ابدی و ازلی هستم: the I AM – the eternal One)، او (یعنی پسر) را که قبلاً وجود نداشته، از عدم به وجود آورده است. بنابراین به دلیل اینکه زمانی بوده که او نبوده است، پسر (شخص دوم تثلیث) مخلوق و مصنوع است. اگر به ذات او توجه شود، او نه مثل پدر است و نه به خاطر ذات و ماهیتش، کلمه حقیقی پدر و حکمت حقیقی محسوب می‌شود، بلکه در واقع یکی از

---

1. Ever-Existing

ساخته‌ها و مخلوقات اوست که به خطا، "کلمه" و "حکمت" نامیده می‌شود. از آنجا که او خود ساخته شده از حکمت و کلمه خداوند است که در خداست، پس خداوند هم او را ساخته و هم دیگر چیزهای موجود را. ... اینکه خداوند ممکن است ما را به وسیله او ایجاد کرده باشد - همچنانکه ممکن است از طریق واسطه دیگری این کار را کرده باشد، دلیل آن نمی‌شود که بگوییم او ضرورتاً تا ابد وجود دارد، مگر اینکه خداوند بخواهد ما را خلق کند [و از طریق مسیح این امر صورت گیرد!]» (6 - Mackenzie-Hanson, 2005).

در همین نامه وی در مخالفت با اسقف اسکندریه می‌نویسند: «اسقف اعظم، ما را به عنوان کافر به بیرون از شهر تبعید کرده است، زیرا ما در این عقیده که خداوند همواره بوده است و پسر نیز همواره بوده است، با او هم‌رأی نیستیم و همان‌طور که پدر هست، پسر نیز هست و پسر نیز مانند خدا متولد نشده و با او وجود داشته و دارد. پسر ابدی است و هیچ فاصله‌ای میان ابدیت خدا و او نبوده و خدا مقدم بر او نیست. خدا نیز همواره بوده و پسر نیز همواره بوده است. پسر، مولود یک نامولود است و پسر از خود خداست» (McRoy, 2008, p:18-19).

به این ترتیب، می‌توان گفت آریوس با این عقیده کلیسا مخالفت می‌کرد که پسر نیز همچون خداوند همواره و ابدی است و همان ذات الهی مشابه با پدر را دارد، و ازلاً و ابداً توسط پدر به وجود آمده است. به نظر وی، لوگوس و پدر، دارای یک ذات<sup>۱</sup> نیستند، بلکه پسر موجود مخلوقی است. اگر چه او خالق جهان‌هاست و باید مقدم بر تمامی زمان‌ها وجود داشته باشد، اما زمانی بوده که عیسی مسیح وجود نداشته است، یعنی ضرورتاً لوگوس آغاز دارد. این در حالی بود که «آناناسیوس» و «اریگن» قبل از او معتقد بودند که ارتباط بین پدر و پسر آغازی ندارد و چنین بیان می‌کردند که: «ایجاد پسر به طور ازلی کامل شده است و در عین حال به‌طور ازلی نیز این فرایند ادامه دارد» (در کتاب:

۱. Ousia مأخوذ از واژه یونانی و به معنای ماهیت، سرشت و کیفیت وجودی.

(Person of Christ, ii, 115) یا در عبارات دیگری چنین عنوان کردند که وجود پدر با پسر ازلاً ارتباط داشته و این ارتباط تاکنون و همواره نیز پابرجاست. اگرچه آنها تلاش می‌کردند که بنیانی برای دیدگاهشان در کتاب مقدس بیابند، این آریوس بود که توانست قرآینی از کتاب مقدس برای تأیید دیدگاهش ارائه کند. لوگوس واسطه‌ای برای ایجاد سایر مخلوقات بود؛ بنابراین متفاوت از تمامی موجودات و از منزلت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود؛ اما از آنجا که لوگوس مخلوق خدا بوده، بنابراین باید ذات متفاوت و متمایزی از ذات خدا باید داشته باشد. یوحنا مقدس این نکته را روشن کرد که عیسی همانند لوگوس بود؛ او همچنین گفت که لوگوس خدا بود. با وجود این، آریوس تأکید داشت که لوگوس ماهیتاً خدا نبود، بلکه خداوند او را به مقام الهی ارتقا داد (آرمسترانگ، ۱۳۸۵: ۱۸۲). از سوی دیگر آریوس به شدت از بسط دیدگاه جدید مبتنی بر تثلیث نگران بود و آن را در نامه‌اش به اوزیبوس نیز مطرح کرده است. منازعات او با تثلیثی‌ها زمانی پیچیدگی خود را نشان می‌دهند که به این موضوع توجه کنیم که بحث ایجاد ازلی پسر در فرایندی طبیعی همانند ایجاد دیگر مخلوقات، وقتی وارد فضای مابعدالطبیعی و بحث‌های مرتبط به آن می‌شود، کاملاً مبهم و پیچیده به نظر می‌رسد. پس از برگزاری شورای نیقیه و محکومیت آریوس، مدافعان احکام این شورا واژه «ارتباط وجودی»<sup>۱</sup> یا «ارتباط ذاتی»<sup>۲</sup> را برای بیان ارتباط پدر و پسر جعل کردند. آنها در پی بیان این مطلب بودند که این اصطلاحات به نوعی به ارتباط مداوم و تغییرناپذیر بین شخص اول و دوم در تثلیث اشاره می‌کند که شباهت بسیار اندکی با فرایند ایجاد مخلوقات طبیعی در عالم دارد؛ البته روشن است که بیان آنها به اندازه کافی قانع‌کننده نبود. آریوس با این نظریه که پسر تغییرناپذیر است در کل مخالفت می‌ورزید، اما معتقد بود که لوگوس فی حد ذاته تغییرناپذیر، ولی در اراده تغییرپذیر است و در این طرز بیان و توجیه، آتاناسیوس هم موافقت داشت. عبارت معروفی از کتاب مقدس که آریوس

1. Communication of Being
2. Of Essence

آن را مطرح کرده و در کتاب *امثال سلیمان*، ۸: ۲۲-۳۱ آمده است، به وضوح دیدگاه او را در این مورد بیان می‌کند:

«خدا مرا خلق کرد به‌عنوان آغاز راهش، قبل از هر کار مقدم بر آن. از ازل من تعیین و مقرر شده بودم؛ از آغاز، از قبل از وجود جهان. من متولد شدم وقتی که اقیانوس‌های عمیق نبودند، وقتی که هیچ چشمه‌پرابی نبود. من مطرح بودم قبل از آنکه کوه‌ها مستقر شوند، قبل از تپه‌ها. قبل از اینکه زمین و دشت‌هایش ایجاد شوند، یا قبل از آغاز خاک جهان. وقتی که او آسمان‌ها را برافراشت، من آنجا بودم؛ ... پس من در کنار او به‌عنوان یک استاد هنرمند بودم و من مایه شوق و دلخوشی او بودم؛ شادی او قبل از هر زمانی، شادی در قلمرو قابل‌سکنی در زمین او و شوق و دلخوشی در موجودات انسانی» (Mackenzie-Hanson, 2005 - 6).

طبق نظر آریوس، فقط پدر ازلی، محض و نامتناهی بود و مسیح از عدم به‌عنوان نخستین و بزرگ‌ترین مخلوق آفریده شده و خود، جهان را آفریده بود. از آنجا که ارتباط بین پدر و پسر طبیعی نیست، پس در اینجا یک ارتباط پسرخواندگی وجود دارد. خدا مسیح را به‌عنوان پسر و فرزندخوانده غسل تعمیده داد. اگرچه مسیح مخلوق بود، اما به‌دلیل موقعیت والا و مرجعیتش، عبادت شده است و به‌عنوان خدا نگریسته می‌شود. برخی آریوس‌ها حتی معتقد بودند که روح القدس، بزرگ‌ترین و اولین مخلوق مسیح است. آنها در مورد تجسد عیسی، منکر تجسد کامل خدا در پسر و معتقد بودند که کیفیت الوهی پسر یعنی لوگوس همان وجه انسانی و روحانی عیسی است (Pound, 2004, p:13-14). این تقریر از سرشت الوهی عیسی مسیح، با ظاهر کلمات کتاب مقدس چندان همخوانی نداشت. به‌نظر آتاناسیوس، خطای آریوس در این بود که تمایزات تثلیث را خارج از الوهیت قرار می‌داد، یعنی وی موجودی متعالی را فرض می‌کرد و پسر و روح القدس را موجوداتی پایین‌تر قرار می‌داد. آتاناسیوس همانند اسلاف خویش - برای نمونه اریگن - تثلیث را تمایزی در درون الوهیت می‌دانست و آریوس را متهم می‌کرد که آن مسیحی را تصور می‌کند که نه خداست و نه انسان، بلکه چهره‌ای اسطوره‌ای و فوق‌بشری دارد و در نتیجه طرح مسیحی نجات را خراب

می‌کند (گریدی، ۱۳۷۷: ۱۵۳). باید توجه داشت که آریوس به‌هیچ‌وجه نمی‌خواست در جرگه پیروان سابلین<sup>۱</sup> باشد. آریوس مخالف دیدگاه آنها بود و در عین حال مراقبت می‌کرد که دیدگاه‌های او با غنوصیه<sup>۲</sup> یکسان انگاشته نشود. برای نمونه دیدگاه «مکدونیوس»<sup>۳</sup> که تا حدودی جذب نظریه آریوس شده بود، در مورد رابطه پدر و پسر مشابه دیدگاه آموزگاران گنوسی بود. البته بی‌شک آریوس از برخی نوشته‌های اریگن مطالبی را در تأیید نظریه خویش اخذ و اقتباس کرده بود، مانند اینکه لوگوس نسبت به پدر جوهر متفاوتی دارد و اینکه او وجودش را از اراده پدر می‌گیرد. این نحوه تقریر نیز مورد مناقشه آتاناسیوس قرار داشت. به نظر وی، معنای وحی مسیحی مبتنی بر این است که مسیح کاملاً الهی و در عین حال انسانی باشد. مسیح باید کاملاً انسان باشد، زیرا در غیر این صورت هیچ انسانی نمی‌توانست نجات یابد. همچنین او باید کاملاً الهی باشد، زیرا در غیر این صورت از جبر طبیعت گریزی ندارد. اساس مسیحیت آتاناسیوس در این کلمات مشهورش بیان شده است: «خدا انسان گردید، تا انسان بتواند خدا شود» (همان: ۱۵۴).

باری آریوس از سال ۳۱۸ دیدگاه خود درباره خطاهای کلیسا در باب آموزه تثلیث را متهورانه مطرح و بر آن ایستادگی کرد تا آنگاه که آموزه‌های وی از سوی کلیسا و تثلیثی‌ها نوعی بدعت اعلام شد. با وجود عزل و تبعید او توسط امپراتور کنستانتین اول، آریوس به تبلیغ و جلب نظر دیگر کشیشان، کاهنان و اسقف‌ها ادامه داد و به آن شدت بخشید و سرانجام منازعات آریوس با تثلیثی‌ها به شکل‌گیری شورای نیکیه در سال ۳۲۵ منجر شد. پس از این شورا و اعلام رأی آن، آریوس جمعیتی تشکیل داد که رقیبی برای کلیسای تثلیثی روم محسوب می‌شد و این در حالی بود که تثلیثی‌ها تحت حمایت امپراتور بودند. تنها حمایت امپراتور از آریوس در سال ۳۳۶ اتفاق افتاد که آن هم از نظر پیروان آریوس،

---

1. Sabellianism

2. Gnosticism

۳. Macedonius (مرگ ۳۶۰م) وی طی سال‌های ۳۴۲ تا ۳۴۶ و نیز ۳۵۱ تا ۳۶۰ اسقف قسطنطنیه بوده است.

در واقع نیرنگی بود از سوی امپراتور که به مرگ ناگهانی او منجر شد. پس از مرگ آریوس، «آریانیسم» قدرتمندانه در مرکز و شرق اروپا به مدت بیش از ۲۵۰ سال ادامه یافت و در سال ۲۰۰۵، کلیسای کاتولیک آریان، مستندات حقانیت خود را به اثبات رساند (Arian Catholic Ecclesiastical Law, July 2005).

همان‌گونه که اشاره شد، آریوس سرآغاز منازعات مربوط به عقاید آریانیسم به‌شمار نمی‌رود، بلکه او صرفاً توانست آموزه‌های حوزه الهیاتی انطاکیه را در معرض داوری و نقد قرار دهد، از این رو پس از او نیز منازعات برسر این مسئله ادامه داشت. او نه آغازکننده منازعات بود و نه پایان‌دهنده آنها، زیرا وی محصول یکی از سنت‌های فکری حوزه مسیحیت بود، نه بنیانگذار آن. آریانیسم در حدود سال ۳۲۰ در اسکندریه گسترش یافت که محور نظریات آن توجه به شخص دوم تثلیث بود و بعد از آریوس، به تدریج عنوان آریانیسم را به خود گرفت.

### ۳. آریوس و شورای نیکیه

با ترویج افکار آریوس و دیگر آریین‌ها میان مردم و تشدید منازعات میان آنها و تثلیثی‌ها و کلیسای مسیحی، امپراتور کنستانتین به منظور حفظ قدرت کلیسا، نمی‌توانست خود را از میدان منازعات موجود دور نگه دارد. از این رو، «هوسیوس»<sup>۱</sup> اسقف «قرطبه» را برای پایان بخشیدن به منازعات مأموریت داد؛ لیکن منازعات شدت یافت و امپراتور ناچار شد شورایی از نمایندگان را از سراسر بخش‌های امپراتوری جمع کند تا به این مسئله خاتمه دهند. مسئله محوری این شورا، بیان آنچه نبود که کلیسا باید به آن باور داشته باشد، بلکه تعیین تفکری بود که از آغاز در مسیحیت وجود داشت و به نحوی نیز قدرت عقلانی کلیسای مسیحی را نمایان می‌کرد. کنستانتین افراد بانفوذی را انتخاب کرد تا در شورا قضاوت کنند که البته در میان آنها برخی افراد آزاردیده از جانب دستگاه امپراتوری نیز

1. Hosius



دیده می‌شدند. در این شورا، آریوس به خاطر عقاید بدعت آمیزش محکوم شد و به همراه «تئونس»<sup>۱</sup> و «سکاندوس»<sup>۲</sup> از مقام خویش عزل و تبعید شدند (Mackenzie-Hanson, 6 - 2005). جزییات ماجرای شورای نیقیه توسط «اوزیوس» در کتاب *تاریخ کلیسای*<sup>۳</sup> و ضبط شده و آن را کلمه به کلمه در ذیل عنوان *زندگانی کنستانتین*<sup>۴</sup> ذکر کرده است. به روایت وی، در شورای نیقیه بزرگ ترین کشیشان و خدمتگذاران خدا از کل کلیساهای اروپا، آفریقا و آسیا حضور داشته‌اند، حتی وی به حضور یک اسقف پارسی نیز در آنجا اشاره می‌کند. در این شورا پنج نفر حامی آریوس یعنی اوزیوس، «تئوگنیس»، «ماریس»، «تئوناس» اهل «مارماریکا» و «سکاندوس بطلمیوسی» هم حاضر بوده‌اند. در آن زمان اوزیوس اسقف نیقیه و ماریس اسقف «خالکیدیه» بوده‌اند. این سه تن به شدت با آتاناسیوس مخالفت ورزیدند و این در حالی بود که آتاناسیوس که خادم معبد و کلیسای اسکندریه بود، به شدت مورد احترام اسقف این شهر یعنی الکساندر بود و به همین دلیل مورد حسادت قرار می‌گرفت. روایت دیگر از شورای نیقیه توسط «سابینوس» در دست است که البته چندان اعتمادپذیر نیست، زیرا همانند روایت اوزیوس، کاملاً بی‌طرفانه و تاریخی محسوب نمی‌شود (Scholasticus, 2001, p:15-16). در واقع هر چند در آن شورا احتمالاً شمار اندکی با دیدگاه آتاناسیوس درباره عیسی مسیح موافق بودند و موضعی میان آتاناسیوس و آریوس را اختیار کرده بودند، آتاناسیوس به مدد قدرت سیاسی امپراتوری توانست دیدگاه خود را به نمایندگان اعزامی از نقاط مختلف تحمیل کند. این اعتقادنامه برای نخستین بار «خلق از عدم»<sup>۵</sup> را نظریه رسمی اعلام و تأکید کرد که مسیح

1. Theones
2. Secundus
3. Ecclesiastical History
4. Life of Constantine
5. Creation ex nihilo

آفریده (ایون) محض نبوده است و آفریننده و مسیح<sup>۱</sup> یکی بوده‌اند (آرمسترانگ، ۱۳۸۵: ۱۸۵).

به روایت اوزیبوس در جریان شورا، عقیده محوری اسقف‌های کاتولیک و کلیسای وابسته به حواریون<sup>۲</sup> و شخص امپراتور چنین بود که: «جوهر پدر، خدای خدا و نور نور، خدای حقیقی خدای حقیقی ... هم‌ذات با پدر که به وسیله او همه چیز ساخته شده است (آسمانی و زمینی). کسی که به خاطر ما و نجات ما انسان‌ها نزول یافته و تجسد یافت و به صورت انسان درآمد، رنج کشید و روز سوم دوباره برخاست و به آسمان‌ها عروج یافت و دوباره برای داوری زنده و مرده خواهد آمد» (Eusebius Pamphilus, 1890, p: 836). برابر این آموزه، آنها در این شورا افرادی چون آریوس را که معتقد بودند: «زمانی بوده که مسیح نبوده و قبل از آغازش معدوم بوده است و او ایجاد شده و از جوهری دیگر یا ذاتی دیگر غیر از جوهر و ذات پدر و مخلوق و تغییرپذیر است» را طرد کردند و کافر خواندند. این عقیده و حکم توسط صد و هجده اسقف حاضر در شورا تأیید و امضا شد. در حکم آنها علیه آریوس و آریانسم آمده بود:

«بی دینی و جرم آریوس و پیروانش در حضور امپراتور دیندار کنستانتین مورد رسیدگی قرار گرفت و به اتفاق آرا عقاید کفرآمیز او مبنی بر اینکه پسر خدا از عدم به وجود آمده و زمانی بوده که نبوده است، و همچنین این نظر که پسر خدا مخلوق است و به خاطر اینکه دارای اراده آزاد است، هم قادر به انجام گناه و هم قادر به انجام رفتار فضیلت‌مندانه است، مورد تکفیر و لعن قرار گرفت» و در ادامه افزودند:

«... و لیکن در نتیجه اقدامات ما علیه او، شما باید یا از قبل به او آموزش می‌دادید یا اینکه به زودی این آموزه‌ها را به آنها تعلیم دهید؛ زیرا ما نباید نسبت بدانها بی‌اعتنا باشیم؛ بی‌اعتنا به کسی که تنبیهی شایسته تنبیه تبهکاران برای او در نظر گرفته شده است و در

- 
1. Redeemer
  2. Apostolic Church

عین حال باید دانست که خطای آنها همچون طاعون آنقدر مُسری است که آنها را به عذاب الهی خواهد کشاند...» (Scholasticus, 2001, p: 19).

آریوس پس از محکومیت، به «ایلیریوم»<sup>۱</sup> تبعید و نوشته‌های او نیز توسط تثلیثی‌ها سوزانده شد. با این حال، پنج نفر از حاضران در این شورا که از هواداران آریوس بودند، با رأی شورا مخالفت کردند و به‌کارگیری واژه «هم‌ذاتی»<sup>۲</sup> را برای ارتباط میان پدر و پسر تأیید نکردند، زیرا معتقد بودند: «هم‌ذاتی پدر و پسر یا به‌صورت اشتقاق است یا جوانه زدن. جوانه زدن همچون ایجاد جوانه از ریشه و اشتقاق مانند ایجاد فرزند از والدین. پسر توسط هیچ‌یک از این روش‌ها از پدر ایجاد نشده و از این رو هم‌ذات او نیست». آنها حکم تکفیر آریوس را امضا نکردند و لاجرم همراه او به تبعید رفتند. البته «اوزیوس» و «تئوگنیس» پس از مدت کوتاهی اعلام کردند که دیدگاهشان عوض شده و با هم‌ذاتی پدر و پسر موافقت و همین امر سبب شد تا از تبعید و تکفیر رهایی یابند (Ibid, p: 16-17).

این دو تن وارد شورای کلیسای اسکندریه شدند، اما از آتاناسیوس (رئیس شورا پس از الکساندر) تبعیت نکردند و مخالف او بودند. اوزیوس تلاش کرد آتاناسیوس را از مقامش عزل کند و آریوس را به کلیسا بازگرداند؛ از این رو نامه‌ای به امپراتور نوشت و خواستار بازگرداندن او به اسکندریه شد. او همچنین نامه تهدیدآمیزی نیز به آتاناسیوس نوشت تا آریوس را به کلیسا بازگرداند (Ibid, p: 33).

آریوس کتاب خود *تالیا* را پس از نخستین محکومیتش در شورای نیقیه نوشت تا دیدگاهش را به گوش عموم برساند. پس از شورای نیقیه، رفتار طرفین منازعه و مشاجرات طولانی آنها، موضوع طنزآمیزی در نمایش‌ها شد و الکساندر اسقف اعظم اسکندریه نیز مانند «دیونوسیوس»<sup>۳</sup> به دلیل تردید در تصمیم‌گیری در قبال آریوس، خود متهم شد.

1. Illyricum
2. Consubstantial یا of the same essence
3. Dionysius

الکساندر که اجازه داده بود منازعات در این زمینه ادامه پیدا کند، به تدریج دریافت که این امر به حیثیت و اعتبار کلیسا خدشه وارد می‌کند. از این رو، شورایی متشکل از حدود صد نفر از اسقف‌ها را تشکیل داد و رأی آنها را جویا شد. آنها همگی علیه آریوس رأی دادند و الکساندر هم بدون تعلل آریوس را از کار خویش در کلیسا عزل و وی و حامیانش را طرد کرد. سپس با قصد تنویر ذهن و توجیه، نامه‌ای به اوزیبوس نوشت و در آن خطاهای آریوس را برشمرد و خطر عقاید وی را برای کلیسای مسیحی شرح داد.

در نتیجه اعلام محکومیت آریوس و هوادارانش در شورای نیکیه، در شهر اسکندریه دودستگی ایجاد شد و ناآرامی‌هایی پدید آمد. عده‌ای از آریین‌ها در منطقه «ملیتوس» نیز به آشوب‌های ایجادشده در اسکندریه پیوستند. مردم در این زمان به لحاظ اعتقادی به دو دسته تقسیم شده بودند: عده‌ای طرفدار هم‌ذاتی پدر و پسر بودند؛ عده‌ای هم به تبعیت از نظریه سابلیوس، موافق تمایز ذات پدر و پسر بودند. این در حالی بود که هر دو طرف معتقد بودند که میان پدر و پسر تمایزی شخصی و وجودی برقرار است و تنها یک خدا وجود دارد؛ با این حال مصالحه‌ای میان طرفین منازعه پدید نیامد و آشوب‌ها ادامه داشت. اوزیبوس در سال ۳۲۸ طی نامه‌ای به امپراتور کنستانتین، وی را متقاعد کرد که به تبعید آریوس پایان دهد و وی را بازگرداند. امپراتور در پی درخواست او برای بازگشت آریوس، در سال ۳۳۱ نه تنها اجازه داد وی به اسکندریه بازگردد، بلکه به آتاناسیوس اسقف اعظم اسکندریه نیز دستور داد که آریوس را به هیأت مشایخ کلیسا راه دهد، اما عدم اطاعت آتاناسیوس از این دستور، آشوب‌های بیشتری به وجود آورد. روایت شده است یکی از اسقف‌های نزدیک به امپراتور که تحت تأثیر اوزیبوس و آریین‌ها بود، نزد امپراتور گفت که آریوس مورد افتراهای بی‌مورد و ناحق قرار گرفته و نظر او نظری جدا از عقیده شورای نیکیه نبوده است؛ به‌ویژه اینکه اگر وی به حضور امپراتور پذیرفته شود، با احکام شورای نیکیه موافقت خواهد کرد. امپراتور نیز تحت تأثیر سخنان وی به آریوس پیغام داد که اگر احکام نیکیه را بپذیرد، او را به حضور می‌پذیرد و با احترام و شکوه به اسکندریه

بازمی‌گرداند. به دنبال این پیشنهاد، آریوس وارد قسطنطنیه مرکز قلمرو امپراتوری شد. امپراتور از وی خواست که موافقت خود را با احکام شورای نیکیه در اظهارنامه‌ای ثبت کند. آریوس نیز با چرخش از عقاید پیشین خود، وانمود کرد که با احکام شورای نیکیه موافق است. در اظهارنامه آریوس آمده بود:

«... ما و پیروانمان ... باور داریم به یک خدای قادر مطلق و پسرش خداوندگار عیسی مسیح؛ کسی که آغاز شده قبل از همه اعصار و دوران‌ها. خدا از طریق او همه چیز را ایجاد کرده است؛ هم چیزهایی که در آسمان‌ها وجود دارند و هم در زمین. (یعنی همان) کسی که نزول یافته و متجسد شد و رنج کشید و دوباره برخواست و به آسمان‌ها عروج کرد و دوباره برای داوری مرده و زنده خواهد آمد. ما باور داریم همچنین به روح القدس و رستاخیز بدن در زندگی پس از مرگ و نیز پادشاهی آسمان‌ها و کلیسای کاتولیک خداوند که از انتهای زمین به انتهای دیگر آن گسترش می‌یابد. در این دین که ما از *اناجیل مقدس* دریافت کرده‌ایم، خداوندگار عیسی مسیح به حواریون خود می‌گوید بروید و بیاموزید به همه ملت‌ها، آنها را غسل تعمید دهید به نام پدر و پسر و روح القدس. اگر ما به این باور نداشته و به درستی پدر، پسر و روح القدس را آنچنانکه کلیسای کاتولیک و کتب مقدس به ما آموخته‌اند، درک نکنیم، خداوند حاکم ما بوده و هم اینک و هم در داوری آینده در مورد ما قضاوت خواهد کرد. ... ما افرادی هستیم که روحانیون را تقدیس می‌کنیم و ایمان و احساسات کلیسا و کتب مقدس را پذیرفته و اتخاذ کرده و می‌توانیم تحت دینداری صلح جویانه شما دوباره با مادرمان؛ کلیسا، متحد شده و از کلیه پرسش‌های زائد اجتناب کنیم تا ما و کلیسا در صلح باشیم» (Ibid, p: 35).

به این ترتیب، ظاهراً وی در این اظهارنامه به صراحت نظریه تثلیث را تأیید کرده است. با این حال، آتاناسیوس از پذیرفتن آریوس به کلیسای اسکندریه سر باز زد و با نظر امپراتور مخالفت کرد. به همین دلیل، طرفداران جدی اوزیبوس که در عین حال از مخالفان سرسخت آتاناسیوس بودند، علیه وی دست به کار شدند و اتهاماتی را به وی وارد کردند. آتاناسیوس در

مقابل، با انتشار افکار بدعت‌آمیز آریوس در شهر اسکندریه، مردم را ترغیب کرد که علیه آریوس شورش کنند. در پی این شورش‌ها، اوزیبوس نامه‌ای به امپراتور نوشت و درخواست کرد که به‌طور رسمی اعلام شود که آریوس و پیروانش می‌توانند وارد شهر اسکندریه شوند، اما باز هم آتاناسیوس با دستور امپراتور مخالفت کرد و پاسخ داد که ممکن نیست کسی را که یک بار دین را انکار کرده و تکفیر شده است، دوباره پذیرفت. اما این بار امپراتور خشمگین شد و وی را تهدید کرد که اگر اطاعت نکند، او را تبعید می‌کند و فرد دیگری را که مطیع فرامین او باشد، به ریاست کلیسا خواهد رساند. طرفداران اوزیبوس نیز از این موقعیت استفاده کردند و برابر گزارش «سقراط اسکولاستیکوس»، با تطمیع گروهی از مردم، آنها را تحریک کردند که اتهاماتی ساختگی علیه آتاناسیوس مطرح کنند تا زمینه عزل وی فراهم شود. در پی این اتهامات، امپراتور دستور داد تا شورایی در کلیسای اورشلیم برپا شود. آتاناسیوس در این شورا حاضر نشد و شورا پس از بررسی این اتهامات، وی را محکوم و سپس به «گال»<sup>۱</sup> تبعید کرد. سپس در سال ۳۳۵ شورای کلیسایی «تیر»<sup>۲</sup> آتاناسیوس را به دلیل دسته‌ای از اتهامات غیرواقعی از مقامش عزل کرد. با بازگشت آریوس به اسکندریه، مجدداً ناآرامی‌ها بالا گرفت و برخی که از بازگشت یک بدعت‌گذار به شهر و نیز تبعید آتاناسیوس ناراضی بودند، شورش کردند. برخی از مردم معتقد بودند که احکام شورای نیکیه باید کماکان بر کلیسا حاکم باشد و برخی اعتقاد داشتند که نظرات آریوس معقول‌تر است.

اعتقادنامه شورا و تصمیماتی که در آن گرفته شد، به‌نحوی بر اختلاف عقاید میان مسیحیان سرپوش گذاشت و عقاید مخالف تصمیمات شورا به شدت محکوم و طرد شد، چنانکه بعدها خود اوزیبوس به دلیل حمایت از آریانیسم، مورد اتهام قرار گرفت. او بعدها مخالفتش با حکم شورا را علنی کرد و دلیل عدم اعتراضش در زمان برگزاری شورا را علاقه‌اش به عدم تفرقه و ایجاد صلح در میان مردم و خوف از تبعات آن ذکر کرد.

---

1. Gaul

2. Tyre

#### ۴. سرانجام آریوس

مرگ آریوس یکی از ابهام‌آمیزترین رخدادها در تاریخ الهیات مسیحی است، زیرا عده‌ای همچون مسیحیان کاتولیک معتقدند که وی به دلیل بدعتی که در مسیحیت وارد کرد، به عذاب الهی دچار شد. عده‌ای نیز همچون آریین‌ها معتقدند که وی مسموم و شهید شده است. نزدیک‌ترین روایت تاریخی از واقعه غیرطبیعی مرگ آریوس، روایت سقراط اسکولاستیکوس (۳۵۰-۴۵۰م) بوده که حدود یک قرن بعد از آن واقعه نوشته شده است. به روایت وی، آریوس در اثر ضعف ناگهانی و شدیدی از دنیا رفت. مرگ او به اندازه‌ای مشکوک بود که این پرسش را پدید آورد که آیا او به‌راستی به قتل رسیده است؟ آیا بعد از شانزده سال مبارزه با کلیسای ارتدوکس، آریوس واقعاً احکام نیکیه را تصدیق کرده بود؟ به‌روایت طرفداران نظریه آریانیسم و کلیسای آریین، مرگ آریوس به این شکل بود که وی به کاخ امپراتوری دعوت شد تا اعتمادش جلب و با امپراتور همراه شود، ولی در واقع وی را مسموم کردند. به این ترتیب وی مسلماً قربانی توطئه‌ای شد، زیرا مسموم کردن، روش متداولی در امپراتوری روم بود و از این‌رو باید گفت که آریوس شهید شد (Mackenzie-Hanson, 2005). روایت سقراط اسکولاستیکوس از مرگ آریوس به‌نحوی است که بیشتر با تفسیر کاتولیک‌ها از مرگ او مطابقت دارد؛ یعنی آن تصویری که بیشتر شبیه به مکافات وی از جانب خداوند است. به نوشته سقراط، آریوس در تبعیت از فرمان امپراتور مبنی بر پذیرش احکام شورای نیکیه، رفتار دوگانه و حيله‌گرانه‌ای داشت و زمانی که می‌خواست قسم یاد کند که این احکام را پذیرفته، برگه‌های حاوی عقاید خویش را در دست داشته است: «... آن‌گونه که شنیده‌ام، او عقاید خویش را در برگه‌هایی نوشته و زیر بازوانش گرفت و عمیقاً سوگند خورد که به این نوشته‌ها ایمان دارد و بدین طریق از قسم خوردن دروغ طفره رفت. این‌گونه امپراتور قانع شد که او ایمان آورده و دستور داد که باید توسط الکساندر به کلیسا بازگردانده شود» (Scholasticus, 2001, p: 41).

بر اساس همین گزارش، وی معتقد است که آریوس هنگام خروج از کاخ امپراتوری (در حالی که از سوی طرفداران اوزیبوس همراهی می‌شد) وارد میدان شهر شد، ولی در

همانجا دچار عذاب الهی شد و ناگهان از دنیا رفت. به روایت وی، آریوس با مرگ فجیعی از دنیا رفته است: «ضعف شدیدی بر او مستولی شده و ... برخی از اعضا و احشای بدنش همراه با جریان خون از بدن وی خارج شده و پس از آن بی‌درنگ جان داد. صحنه این بلا و حادثه هنوز در قسطنطنیه نشان داده می‌شود. یادمانی از این نوع مرگ فجیع در آنجا بر جای مانده است ...» (Ibid, p: 42).

بنا به گفته وی، پس از این رویداد فجیع که نشانه‌ای از عذاب الهی بود، اوزیوس و طرفدارانش بیمناک شدند و امپراتور نسبت به مسیحیت راسخ‌تر شد و اعتراف کرد که احکام نیکیه توسط خداوند تصدیق شده است. پس از مرگ آریوس، اگرچه آریین‌ها از امپراتوری رانده شدند و به دلیل بدعتشان، برخی حتی اعدام شدند، آریانیسم در میان «توتونها»<sup>۱</sup> به مدت ۱۶۰ سال و در میان جمعیت‌های دیگری از مردمان اروپا به مدت ۲۵۰ سال استمرار یافت.

## ۵. آریانیسم

بسیاری از محققان تاریخ مسیحیت بر این باورند که منازعات آریین‌ها حد فاصل سال‌های ۳۱۸ تا ۳۸۱م، به تبلور و رشد الهیات مسیحی منجر شد (J.Mikolaski, 1974, p: 67). در تعریف آریانیسم دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد، زیرا فرقه‌های مختلف مسیحی هر کدام با توجه به دیدگاه خاص خود نسبت به جایگاه شخص دوم تثلیث، یعنی عیسی مسیح در خلقت و رابطه پدر و پسر، مواضع متفاوتی در مورد آریانیسم دارند. طبق تعریف کاتولیک‌ها و مسیحیت ارتدوکس، آریانیسم خطای بدعت آمیزی در مورد تثلیث بود که منکر الوهیت مسیح شد. به نظر می‌رسد که آریانیسم در نظرات «ترتولیانوس»<sup>۲</sup> ریشه داشت

۱. Teutons قبیله ای از قبایل آلمانی در قرون وسطی.

۲. Tertulianus (۱۵۵-۲۳۰م)، او را بنیانگذار الهیات مسیحی و از مدافعان برجسته مسیحیت می‌دانند که با هر گونه بدعت در مسیحیت مبارزه می‌کرد. از آنجا که وی تألیفات زیادی به زبان لاتینی دارد، او را پدر «مسیحیت



که معتقد بود مقام پسر، زبردست و پایین‌تر از پدر است. باید گفت که قبل از آریوس، سخنان وی توسط برخی آباء اولیه کلیسا مطرح شده بود، لیکن تا زمان آریوس با واکنشی از جانب مسیحیان راست‌گیش و دیگر مجامع دینی مواجه نشده بود؛ برای نمونه اریگن نیز معتقد بود که پسر به لحاظ ذات، زبردست و پایین‌تر از پدر است. تنها تمایز برجسته میان عقاید آریوس و اسلاف وی این بود که آریانیسم بالکل منکر الوهیت مسیح شد (Enns, 1989, P: 199) با این حال باید گفت که جاذبه آریانیسم در سادگی آشکار آن یا بهتر بگوییم، در این گمان بود که آریانیسم معقول‌تر و درک آن آسان‌تر از دیدگاه‌های مخالف است. استعمال کلمه «پسر» همواره سبب شده است که مردم تقریباً به صورت ناآگاهانه یک نیم‌خدا را که توسط پدر به پایین فرستاده شده و تابع اوست، در نظر بگیرند، اما آریانیسم به شکلی فهم‌شدنی‌تر از مسیحیت به نظر می‌رسید. در نظر بسیاری، گونه عقایدی که به وسیله آتاناسیوس (و در قالب اعتقادنامه شورای نیقیه) اظهار و تفسیر می‌شد، دیدگاهی مابعدالطبیعی بودند که بر تجارب روحی انسان مبتنی نیستند. در واقع برخی از آنها با مفاهیم عهد قدیم درباره خدای واحد شخصی، متعارض به نظر می‌رسید (گریدی، ۱۳۷۷: ۱۵۴). برخی منابع نیز آریوس را بنیانگذار آریانیسم دانسته‌اند و معتقدند که بنیان نظریه او وحدت خدا یا همان توحید و «خود - موجود بودن» وی و مخلوق بودن و «خود - موجود نبودن» عیسی مسیح بوده است که طبق آن، مسیح نمی‌توانست خدا باشد. آریانیسم در خلال تاریخ مسیحیت در اشکال متنوعی چون آپولیناریان‌ها<sup>۱</sup>، نسطوریان<sup>۲</sup>، منوفیزیت‌ها<sup>۳</sup>، یوتیچیان‌ها<sup>۴</sup> و منودلیتیست‌ها<sup>۵</sup> مطرح شده است.

لاتینی» نیز می‌نامند.

1. Apollinarianism
2. Nestorianism
3. Monophysitism
4. Eutychianism
5. Monothelitism

با این حال از منظر کلیسای کاتولیک، آریانیسم را در واقع باید «نخستین نمونه بدعت مسیحی» نامید، زیرا صراحتاً الوهیت مسیح را انکار می‌کرد. از جنبه تاریخی، تاریخچه منازعات آریین‌ها به زمانی بازمی‌گردد که اسقف «آخیلاس اسکندرانی» به پیروی از قیاس منطقی اظهار کرد که: «اگر پدر پسر را به وجود آورده، بنابراین پسر برای وجودش آغازی داشته است و از این امر استنتاج می‌شود زمانی را که در آن پسر نبوده است و از این هم ضرورتاً نتیجه می‌شود که پسر دارای ذات و جوهری برآمده از عدم است». همین مناقشه در زمان آریوس و از سوی او دوباره مطرح شد و بنابراین به لحاظ تاریخی نمی‌توان آریوس را بنیانگذار آریانیسم دانست، بلکه پیش از وی نیز این دعاوی نزد متألهان مسیحی مطرح شده بود (Mackenzie-Hanson, 2005 - 6). اوزبیوس نیز معتقد است که آریوس خود مبدع نظام موسوم به آریانیسم نبوده است و اصول آن را آریوس خود از آموزگارش «لوسین» آموخته بود. استاد او یکی از بزرگ‌ترین آموزگاران عصر خود در کلیسای شرقی بود که مدرسه الهیاتی را در انطاکیه ایجاد کرد؛ مدرسه‌ای که بیرون از نظام کلیسای ارتدوکس به فعالیت اشتغال داشت، ولیکن پس از سال‌ها و قبل از مرگ لوسین، در سال ۳۱۱ یا ۳۱۲ آن را با کلیسا آشتی دادند و در نتیجه این مدرسه از طریق کلیسا بیشتر شناخته شد. لوسین تأثیر زیادی بر شاگردانش از جمله آریوس، اوزبیوس، «آستریوس» و دیگر افرادی گذاشت که بعد از او به‌عنوان «آریانیست‌های ثابت‌قدم»<sup>۱</sup> شناخته می‌شدند. نکات محوری نظام کلامی لوسین و شاگردانش در دو اصل یعنی «خلق پسر و انکار ازلیت او به همراه پدر» و «تغییرناپذیریش به دلیل کسب ثبات دائمی» بود. دیدگاه او که با نظریه «پولس» تفاوت داشت، این بود که مسیح یک انسان نبود، بلکه موجودی مخلوق و آسمانی بود که «خدا»<sup>۲</sup> شد. دیدگاه او آمیزه‌ای از عقاید پولس و اریگن درباره ماهیت عیسی مسیح محسوب می‌شود (Pound, 2004, p: 2).

1. Staunch Arianists
2. Lord

نزاع میان آرینها و تثلیثی‌ها طی دوران تبعید آریوس و دیگر پیروان آریانی وی شدت یافت و آرینها در عین اینکه مغضوب امپراتوری و کلیسای مسیحی بودند، همواره برای ترویج عقایدشان تلاش می‌کردند. پس از مرگ امپراتور کنستانتین در سال ۳۳۷ (یک سال بعد از مرگ آریوس) اوزیوس و تئوگنیس (از هواداران جدی آریوس) فرصت را مناسب دیدند تا عقیده «هم‌ذاتی پدر و پسر» را کاملاً کنار گذارند و عقیده آریانیسم را جایگزین آن کنند، اما می‌دانستند که با بازگشت آتاناسیوس به اسکندریه، در دستیابی به این هدف ناموفق خواهند بود. از این رو با تأثیرگذاری بر اطرافیان آریانی امپراتور، به تدریج توانستند عقاید خود را در مرکز امپراتوری گسترش دهند. به روایت سقراط اسکولاستیکوس، وضعیت به گونه‌ای بود که در خانه‌های اسکندریه در مورد این آموزه بحث و مجادله می‌کردند و این امر کم‌کم به شهرهای دیگر نیز سرایت کرد. شایان توجه اینکه در همین زمان، در قسمت غربی امپراتوری، مباحثه و مناقشه‌ای در این زمینه وجود نداشت، زیرا آنها احکام شورای نیقیه را قبل از آن فسخ کرده بودند. این اوضاع فرصت مناسبی برای آریانها ایجاد کرد که اسقفی هم‌رأی با نظرهای خود را برای ریاست کلیسای اسکندریه انتخاب کنند. از این رو با تلاش آنها، آتاناسیوس توسط امپراتور در شورای انطاکیه محکوم و در همین شورا فردی به نام «گرگوری»<sup>۱</sup> به ریاست کلیسای اسکندریه انتخاب شد که عقیده آریانی داشت. سپس به تدریج و بدون اینکه به‌طور صریح احکام نیقیه تغییر داده شده باشد یا محکوم شود، طی شوراها مکرری، نظریه هم‌ذاتی لغو و نظریه آریانیسم تثبیت شد (Scholasticus, 2001, p: 44). از آنجا که آریوس در زمان حضورش در تبعید به ترویج آریانیسم در بیرون از قلمرو امپراتوری پرداخته بود، این نظریات در آنجا نیز ریشه دواند و با گسترش در مناطق اروپایی خارج از قلمرو امپراتوری، آریانیسم در آنجا نیز مستقر شد (Ignant, 2012, p: 120-121).

---

1. Gregory

چنانکه گفته شد، اصول کلی آریانیسم عبارت بودند از: «خلق پسر از عدم» و این نتیجه‌گیری اساسی که «زمانی بوده که او نبوده است»؛ «تمایز میان ذات پدر و پسر» و در عین حال تأکید بر اینکه «پسر مخلوقی همچون دیگر مخلوقات نیست». آریوس این آموزه‌ها را تکامل بخشید و تلاش کرد تا آنها را به آموزه‌های اصلی کلیسای مسیحی تبدیل کند. ریشه اختلاف او با کلیسا، ارائه عقایدی خارج از کتاب مقدس درباره ایجاد ازلی مسیح و مشکلات وجود یک خدا در سه شخص از سوی کلیسا بود. باید توجه داشت که آریوس دعاوی خویش را کاملاً مستند به مضامین کتاب مقدس می‌دانست و در جای‌جای نوشته‌های خود به عبارات آن ارجاع می‌داد. واقعیت این است که نه تنها آریوس، بلکه اغلب یا تمامی بدعت‌گذاران در سنت مسیحی، از کتاب مقدس به‌طور وسیعی استفاده می‌کنند (گرن، ۱۳۸۵: ۱۲۸). در مقابل چنین وضعیتی، کلیسای کاتولیک ضمن استشهاد به فقراتی از کتاب مقدس در باب «رسولان دروغین» و سخنان پولس در این زمینه، مقرر می‌دارد که مفسر کتاب مقدس باید قانون الهی را مطابق سنن کلیسای جهانی و بر اساس عقاید قطعی کاتولیک تفسیر کند (همان: ۱۲۸).

مسئله محوری الهیات مسیحی این بود که آیا امکان دارد با حفظ اصل طبیعت الهی خداوند، نظریه تثلیث را نیز حفظ کرد؟ چگونگی ارتباط بین پدر و پسر پرسشی بود که میان سال‌های ۶۰ تا ۲۰۰م پدید آمد و به ظهور تعدادی از نظام‌های فلسفی — کلامی انجامید که به‌طور کلی «غنوصیه»<sup>۱</sup> نامیده شدند. اگرچه این نظام‌ها عمدتاً در روم بودند، هیچ طرفدار جدی در غرب نداشتند. آنها به شباهت پسر و پدر و عینیت ذات او با پدر باور داشتند. کاتولیک‌ها همواره معتقد بودند که مسیح واقعاً خداست. منازعات کلامی مربوط به تثلیث، پیش از ظهور آریوس میان «ترتولیانوس» و «پراکسیس»<sup>۲</sup> صورت گرفته بود و شخص اخیر به شکل گسترش یافته‌ای از عقاید «سابلین» معتقد بود. او اعتقاد داشت

- 
1. Gnosticism
  2. Praxeas

که پدر به این زمین آمده، از مریم باکره متولد شده و بر صلیب مرده است. البته از دیدگاه او، میان پدر و پسر تفاوت وجود داشت و پدر به همراه عیسی انسانی، رنج‌های او را متحمل شده بود. در مقابل، ترتولیانوس الهیات یونانی و رومی یا لاتینی را با هم ادغام کرد و در حالی که به عقاید سابلین اعتقاد داشت، تثلیث را نیز پذیرفته بود. از دیدگاه وی، عقاید سابلین تلاشی برای دفاع از «تک‌خدایی»<sup>۱</sup> بود که در سده سوم میلادی در غرب امپراتوری ایجاد شد و در تقابل با سه‌خدایی منطوی در تثلیث، تمایز شخصی میان پدر، پسر الوهی و روح القدس را انکار می‌کرد. نظریه او موسوم به «مونارشیانیسم»<sup>۲</sup>، خود به دو شکل «فرزندخواندگی»<sup>۳</sup> و «مودالیسم»<sup>۴</sup> درآمده بود که طبق نظریه «فرزندخواندگی»، خدا یکی بوده و مسیح صرفاً انسانی است که روح مقدس دارد. گفتنی است «مودالیسم» نیز بر الوهیت کامل پسر تأکید دارد. «پراکسیس» که خود یک مودالیست به‌شمار می‌آمد، اعتقاد داشت پسر خود پدر و با او یکی است؛ از این رو وی محکوم به «همه‌خداانگاری» شد. در نظام الهیاتی لوسین نیز نوعی سازش بین «مودالیسم» و «انقیادگرایی»<sup>۵</sup> وجود داشت که طبق آن، کلمه اگرچه خودش خالق همه موجودات است، فی حد ذاته مخلوق است. از این رو اگرچه ترتولیانوس را نمی‌توان پیرو آریانیسم نامید (و در واقع قبل از آنها می‌زیست) اما دسته‌ای از مفاهیم و دیدگاه‌های او در شکل‌گیری و گسترش آریانیسم مؤثر بوده است (Pound, 2004, p: 11). در واقع، تفکر آریانیسم برخاسته از نظام غنوصی نبود، اما به آن شباهت داشت، زیرا آریانیسم نیز پسر را زیردست خدا می‌دانستند که واسطه میان علت اول و مخلوقات بوده و موجودات دیگر را ایجاد کرده است؛ هرچند آریانیسم به ایجاد پسر از عدم معتقد بودند. با این حال آریانیسم پس از مرگ آریوس به همین شکل باقی نماند و

1. Monotheism

2. Monarchianism

3. Adoptionistic

۴. Modalism: اعتقاد به اینکه پدر، پسر و روح القدس هر سه مظاهر گوناگون یک خدا هستند.

5. Subordinationism

فرقه‌های متعادل‌تری از آن نیز به تدریج پدید آمد که مهم‌ترین آنها، «نیمه‌آریانیسم»<sup>۱</sup> بود که به شباهت پسر و پدر در جوهر معتقد بود و در عین حال برابری آنها در مقام ازلیت را انکار می‌کرد. نیمه‌آرین‌ها که شمار زیادی از اسقف‌های شرق را تشکیل می‌دادند، به معنای واقعی آرین نبودند، اما به عقاید ارتدوکس نیز باور نداشتند. آنها مخالف آتاناسیوس و با پذیرش آرین‌های توبه‌کننده برای ورود به کلیسای اورشلیم موافق بودند. تعدادی از شاگردان آریوس همچون «گئورگ» و «اوستاتیوس» پس از مرگ وی به این فرقه ملحق شدند. در سال ۳۸۱، به دستور امپراتور تئودوسیوس، دومین شورای کلیسایی در قسطنطنیه تشکیل و اعلام شد که کلیسای کاتولیک (عام) مسیحیان، حامی تثلیث است. «راست‌کیشی تثلیثی» دین رسمی امپراتوری اعلام شد و وی فرمان داد که تمامی مردمان تحت حکومت او باید به دینی زندگی کنند که گفته می‌شود پطرس رسول به رومیان داده است و به این اعتقاد داشته باشند که یک خدای پدر و پسر و روح‌القدس با شأنی مساوی در تثلیث مقدس قرار دارند ... بدعت‌گذاران و مشرکان در معرض جریمه قرار گرفتند ... تمام اشکال آریانیسم مطرود شد و آریوس به دلیل انکار الوهیت کامل کلمه محکوم شد. به تدریج در قسمت شرقی امپراتوری، ارتدوکس نیقیه‌ای مستقر شد، اما در مغرب، آریانیسم به‌عنوان صورتی از مسیحیت که از کاتولیک متمایز بود، چهارصد سال به حیات خود ادامه داد (گریدی، ۱۳۷۷: ۱۵۵). از سوی دیگر، مناقشات درباره‌ی ذات عیسی مسیح به صورت‌های دیگری ادامه یافت، به‌گونه‌ای که پرسش درباره‌ی اتحاد لوگوس (کلمه‌ی ازلی) با وجه انسانی عیسی مسیح، سه‌گرایش مختلف را در دامن مسیحیت تکوین بخشید: ۱. عقیده‌ی آپولیناریوس مبنی بر جایگزینی کلمه‌ی خدا در عیسی به جای روح بشری؛ ۲. عقیده‌ی کلیسای انطاکیه در نقطه‌ی مقابل عقیده‌ی نخست و تأکید بر جنبه‌ی بشری مسیح؛ ۳. عقیده‌ی کلیسای روم که مسیح را مرکب از دو جنبه‌ی الهی و بشری اعلام کرد (میلر، ۱۳۸۲: ۲۵۴).

## نتیجه‌گیری

چنانکه ملاحظه شد، آریانیسم از جمله مهم‌ترین واکنش‌های کلامی به آموزه تثلیث و به‌ویژه الوهیت شخص دوم عیسی مسیح بود که مبنای این نظریه را با متن کتاب مقدس مغایر می‌دید. طی تاریخ مسیحیت و الهیات برآمده از آن، همواره مسئله محوری همانا تغایر میان هم‌ذات نبودن پدر و پسر (وحدت‌انگاری الوهی) و تثلیث بود که در این میان، چگونگی ارتباط میان شخص اول و دوم (پدر و پسر) به شکل دامنه‌داری موضوع مناقشه بود. با توجه به دیدگاه آریین‌ها به‌ویژه آریوس به‌عنوان برجسته‌ترین چهره آریانی، می‌توان گفت آریین‌ها نیز مراتبی از الوهیت را برای شخص دوم تثلیث تصدیق می‌کردند، اما آنها بر این عقیده بودند که پسر نمی‌تواند همچون پدر ازلی باشد و نمی‌توان او را نیز همانند پدر موجودی ابدی و مطلق دانست. البته حتی آریوس و دیگر آریین‌ها که معتقد به خلقت عیسی مسیح هستند، آشکار نمی‌سازند کسی که همچون انسان‌ها می‌زیسته، چگونه می‌توانسته است خالق انسان و دیگر موجودات باشد. آنها حتی فارغ از تبیینات علمی و طبیعت‌شناختی، تبیین مابعدالطبیعی و کلامی مناسبی نیز در این مورد ارائه نکرده‌اند. باید گفت افرادی همچون آریوس که خود را مؤمن مسیحی و مقید به نص کتاب مقدس می‌دانسته‌اند، به‌روشنی دریافته بودند که نظریه هم‌ذاتی خدا و بنده او عیسی مسیح، کاملاً مغایر با اظهارات مسیح در کتاب مقدس است، چنانکه در فرازهایی از متی به‌صراحت می‌بینیم که به‌نوعی یگانه‌انگاری الوهی اشاره شده است: «... عیسی به او گفت: "دور شو ای شیطان! کتاب مقدس می‌فرماید: فقط خداوند را پرست و تنها از او اطاعت کن"» (متی، ۴: ۱۰). با این حال، عباراتی نیز وجود دارد که خود نمایانگر ابهامات موجود درباره نسبت میان پدر و پسر است، برای نمونه: «پدر آسمانی همه چیز را به دست من سپرده است. فقط پدر آسمانی است که پسرش را می‌شناسد و همین‌طور پدر آسمانی را فقط پسرش می‌شناسد و کسانی که پسر بخواهد او را به ایشان بشناساند» (متی، ۱۱: ۲۷). از آنجا که الهیات مسیحی بخشی از مفاهیم و مبانی وجودشناسی خویش را از سنت یونانی دریافت

کرده است، نظریه فرزندخواندگی عیسی مسیح و برتری وجودی او نسبت به دیگر موجودات، به عنوان واسطه بین آنها و خداوند، از سوی آرینها اخذ و اقتباس شده بود. پیشینه این رویکرد را می توان در دیدگاه افلاطون و فلوطین و دیگر نوافلاطونیان مشاهده کرد که همواره قائل به وجود واسطه ای بین خداوند (یا واحد) و دیگر موجودات بودند، با لحاظ اینکه از طریق او همه چیز پدید آمده است و جهان اداره می شود. با توجه به پیچیدگی نظریه تثلیث و تبیین این عقیده که مسیح الوهی به عنوان انسان به زمین آمده و سپس عروج کرده است، الهیات مسیحی شاهد انشعاب های گوناگونی در زمینه تبیین این مسئله بوده است و به نظر می رسد نظریه آریوس، از جمله نظریات محافظه کارانه و البته مبتنی بر کتاب مقدس باشد، اگرچه او نیز مقام عیسی مسیح به عنوان پسر را پذیرفته و با نادیده گرفتن مقام انسانی وی به عنوان یک واسطه الهی و عدم صراحت وی در اذعان به شباهت کامل عیسی به دیگر انسانها به لحاظ جایگاه هستی شناختی، خود را درگیر همان تبیینات پیچیده و مناقشات عقلانی در رابطه با تغایر میان مقام انسانی و الوهیت او کرده است.



## منابع

۱. آرمسترانگ، کارن (۱۳۸۵). *تاریخ خدا/باوری*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی و بهزاد سالکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. گرنت، رابرت م. تریسی، دیوید (۱۳۸۵). *تاریخچه مکاتب تفسیری و هرمنوتیکی کتاب مقدس*، ترجمه ابوالفضل ساجدی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳. گریدی، جوان اُ (۱۳۷۷). *مسیحیت و بدعت‌ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مؤسسه فرهنگی طه.
۴. میلر، وم (۱۳۸۲). *تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ترجمه علی نخستین، تهران، اساطیر.
۵. هادی نا، محبوبه (۱۳۹۰). *ریشه‌های الهیات مسیحی در مکاتب گنوسی و افلاطونی میانه*، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
6. At'au'r-Rahim, Muhammad and Ahmad Thomson, (1995). *Jesus Prophet of Islam*, Revised Edition, Ta-Ha Publishers Ltd. London, United Kingdom.
7. Baber, H. E (2006). *Sabellianism Reconsidered*, Department of Philosophy. University of San Diego
8. *Beatification of the Venerable Arius of Alexandria Priest and Martyr According to Arian Catholic Ecclesiastical Law* (2005). Pre-Canonization text, The Arian Catholic Church High Council formally Beatified the Venerable Arius, Priest and Martyr of Alexanddria
9. Enns, Paul (1989). *The Moody Handbook of Theology*, Moody Press, Chicago, IL9, Bible.org.citing
10. Ignant, Adrian (2012). The Spread Out of Arianism. A Critical Analysis of the Arian Heresy", *International Journal of Orthodox Theology* 3:3
11. J.Mikolaski, Samuel (1974). Arianism, *New International Dictionary of the Christian Church*, ed, J,D,Douglas Grand Rapids: Zonderva
12. Mackenzie-Hanson, M.J. (2005-6). *Arius of Alexandria, Priest and Martyr*, Holy Catholic and Apostolic Church - Apostate Synods and Councils . B.A. (Hons), D.D., a.c.O.S.B, www.arian-catholic.org.
13. McRoy , Anthony (2008). *The Theology of Arius, Exploding Conspiracy, Theories About Nicaea*", *Foundations*.

14. Pamphilius, Eusebius (1890). *Church History, Life of Constantine, Oration in Praise of Constantine*, Schaff, Philip, Editor: McGiffert, Rev. Arthur Cushman,
15. Pound , R.E (2004). *Trinity Study 3, A Review of Arianism: Is Christ a Created Sub God? And Ather Related Concepts Whit Eusebius on the Deity and Preexistence of Jesus Christ*, Gravenhurst, Ontario, Canada
16. R.Hlyer, Larry (1988). *Arius Rivisited: The Firstborn over all Creation (Col 1:15)*, Jest , 59-67
17. Scholasticus, Socrates (2001). *The Ecclesiastical History*, WWW.blackmask.com-17
18. *The Great Arian Controversy* (2011). (Final study within a progressive interrelated series), Last revision
19. *Encyclopedia Brithanica*. Van Doren, Charles.